

بررسی دلالت آیه «اطیعوا» بر عصمت

حسین اترک*

چکیده

این مقاله در زمینه کلام اسلامی به بررسی دلالت آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء/ ۵۹) بر عصمت انبیاء می‌پردازد. این آیه یکی از مهم‌ترین آیات قرآنی است که از آن برای اثبات عصمت انبیاء، به ویژه نبی مکرم اسلام، و صاحبان امر استفاده شده است. استدلال به این صورت است که چون خداوند به‌طور مطلق دستور به اطاعت از رسول خود داده است، این دلالت بر عصمت او از خطا و گناه می‌کند؛ چرا که اگر رسول معصوم نباشد، ممکن است در دستورات خود به مردم دچار عصیان یا خطا شود؛ در نتیجه، دستور مطلق خدا به اطاعت از او، منجر به تبعیت مردم از رسول در عصیان و خطایش خواهد شد و این خلاف غرض خداوند از ارسال رسول است. به نظر نویسنده، این استدلال مخدوش است و استفاده از اطلاق آیه برای اثبات عصمت بر اساس مباحث علم اصول و شرایط اخذ به اطلاق یک کلام درست نیست. آیه در مقام بیان عصمت یا عدم عصمت انبیاء نیست؛ بلکه صرفاً در مقام بیان اصل حکم ضرورت اطاعت از رسول و صاحبان امر توسط مردم است. علاوه بر اینکه قرائن عقلی و نقلی متعددی وجود دارند که آیه را از ظاهر مطلق آن منصرف و ضرورت اطاعت را مقید به عدم مخالفت دستورات رسول و صاحبان امر با کتاب و حکم خدا می‌سازند.

کلیدواژه‌ها: آیه اطیعوا، عصمت، اولوالامر، مقدمات حکمت، اطلاق.

* دانشیار دانشگاه زنجان (نویسنده مسئول)، atrakhossein@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۹

۱. مقدمه

یکی از مسائل مهم در کلام اسلامی اندیشه عصمت انبیاء است. دلایل عقلی و نقلی متعددی از سوی متکلمان اسلامی و شیعی بر عصمت انبیاء اقامه شده است که همه آنها از قدرت و استحکام لازم برخوردار نیستند. موضوع این مقاله بررسی دلالت آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/ ۵۹) بر عصمت انبیاء است. این آیه یکی از مهم‌ترین آیات قرآنی است که از آن برای اثبات عصمت انبیاء، به ویژه نبی مکرم اسلام، و صاحبان امر استفاده شده است. پرسش اصلی این تحقیق آن است که آیا استدلال متکلمان اسلامی در استفاده از مضمون این آیه برای اثبات عصمت حضرت رسول (ص) و اولوالأمر درست است؟ آیا اطلاق دستور به اطاعت از ایشان دلالت بر عصمت آنها می‌کند؟ نگارنده در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی ضمن بیان دیدگاه‌های موافقان و مخالفان درباره دلالت این آیه، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های علم اصول فقه تلاش کرده است، صحت و سقم استدلال متکلمان را روشن سازد. بدیهی است که هدف از نگارش این مقاله صرفاً بحث علمی و حقیقت‌جویی، فارغ از تعصبات دینی و مذهبی است. علاوه بر اینکه رد یک استدلال به معنای رد اصل مدعا یعنی عصمت انبیاء نیست.

۱.۱ تبیین استدلال به آیه «اطیعوا»

آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/ ۵۹) یکی از مهم‌ترین آیات قرآنی است که در علم کلام از آن به عنوان دلیلی بر عصمت استفاده شده است. متکلمان اسلامی، اعم از شیعه و سنی، این آیه را به عنوان دلیل بر عصمت انبیاء، به خصوص عصمت نبی مکرم اسلام، ذکر کرده‌اند. صورت کلی استدلال از زبان برخی متکلمان اسلامی به این شرح است: «هر کس که اطاعتش واجب است، عصمتش واجب است» (موسوی شفتی، ۱۴۱: ۳۱۲) یا «هر کس که خدا امر به اطاعتش کرده است، معصوم است؛ چون ایجاب اطاعت، به طور مطلق، از غیر معصوم از نظر عقلی قبیح است» (استرآبادی، ۱۳۸۲: ۳/ ۳۵۶). همانطور که مشاهده می‌شود، تکیه استدلال بر مطلق و بدون قید و شرط بودن دستور الهی به اطاعت از رسول است.

صورت منطقی استدلال را می‌توان به شکل زیر بیان کرد:

بررسی دلالت آیه «اطيعوا» بر عصمت ۳

- (۱) خداوند، به‌طور مطلق، امر به اطاعت از رسول (مکرم اسلام یا هر رسول الهی) کرده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹).
- (۲) اطلاق امر به اطاعت از رسول دلالت بر عصمت او می‌کند.
- (۳) پس رسول معصوم است.

بیان ملازمه: اگر رسول معصوم نبود، خداوند به‌طور مطلق امر به اطاعت از او نمی‌کرد؛ چراکه دستور مطلق به اطاعت از غیر معصوم منجر به اطاعت مردم از او در معاصی و خطاهایش خواهد شد و این خلاف هدف الهی از بعثت انبیا و خلاف دستورات خداوند بر ترک خطایا و معاصی است. لکن خداوند به‌طور مطلق امر به اطاعت از رسول کرده است؛ پس رسول معصوم است (نک. علامه حلی، ۱۳۶۵: ۱۸۳-۱۸۴؛ مظفر، ۱۴۲۲: ۴/۲۲۱؛ علامه حلی، ۱۴۰۹: ۶۵؛ آمدی، ۱۴۲۳: ۵/۲۱۷؛ ابن عطیه و جمیل حمود، ۱۴۲۳: ۱/۱۲۱؛ شبر، ۱۴۲۴: ۱۸۶؛ سبحانی، ۱۴۲۵: ۵/۳۸۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۴۴).

این استدلال به شکل دیگری که در آن عدم عصمت رسول منجر به اجتماع نقیضین می‌شود، نیز بیان شده است. آلوسی در استدلال به این آیه برای اثبات عصمت همه انبیاء چنین گفته است:

معصیت و حرام یا واجب بودن انجام کاری دانسته نمی‌شود مگر از طریق پیامبر (ص) نه کس دیگر؛ و کسی غیر از ایشان آن را نمی‌شناسد؛ همچنانکه آیه قرآن می‌گوید: «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷). از این رو، استثناء در قول و فعل پیامبر مطلقاً جایز نیست؛ پس وقتی او کاری را انجام دهد، خواهیم دانست که آن طاعت است و اطاعتش در آن کار واجب است. برای ما راهی برای معرفت به اینکه آن کار معصیت بوده است، تا با او مخالفت کنیم، نیست؛ چون این کار تماماً منحصر در دست پیامبر (ص) است. و همچنین، به این خاطر که اگر پیامبر مرتکب معصیت شود یا چیزی را فراموش کند، و به خلاف امر الهی دستور دهد، انکار او واجب است؛ به‌خاطر عمومیت و جوب امر به معروف و نهی از منکر که از پیامبر (ص) فراگرفته‌ایم. و این با امر به اطاعت از رسول در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹) منافات دارد. مسأله دیگر این است که وجوب بازداشتن و انکار پیامبر در انجام فعل منکر_اگر مرتکب شود_ موجب ایذاء او خواهد شد و ایذاء پیامبر شرعاً حرام است و مرتکب آن به عذاب الیم عقاب می‌شود: «وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه/۶۱)؛ پس لازم می‌آید شیء واحد هم حرام و هم غیر حرام شود و

بطلان این بالضروره از دین معلوم است. پس این صورتی از استدلالی کوچک بر عصمت انبیاء (ع) است. (قزوینی، ۱۴۲۰: ۱۲۱-۱۲۲)

علامه طباطبائی در دلالت آیه بر عصمت رسول چنین می‌گوید:

و جای تردید نیست در اینکه این اطاعت که در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...» آمده، اطاعتی است مطلق، و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده است؛ و این خود دلیل بر این است که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی‌کند که مخالف با حکم خدا در آن باشد؛ و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می‌شود؛ و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد و محقق نمی‌شود... (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴/ ۶۲۰).

همانطور که گفته شد این آیه به عنوان دلیل بر عصمت صاحبان امر نیز ذکر شده است. برخی از متکلمان معاصر شیعی در تبیین استدلال چنین گفته‌اند:

استدلال مبنی بر دو مقدمه است: (۱) خداوند سبحان به اطاعت از اولوا الأمر به‌طور مطلق امر فرموده است؛ یعنی در جمیع زمان‌ها و مکان‌ها و در جمیع حالات و خصوصیات، و وجوب امتثال از اوامر و نواهی ایشان را، طبق مقتضای آیه، به چیزی مقید نکرده است؛ (۲) بدیهی است خداوند سبحان طبق آیه «وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» راضی به کفر و عصیان بندگانش نیست؛ پس مقتضای جمع بین این دو مقدمه وجوب اطاعت از اولوا الأمر، به‌طور مطلق، و حرمت اطاعت از ایشان وقتی که امر به عصیان بکنند، است و اینکه اولوا الأمر که اطاعتشان به‌طور مطلق واجب است، متصف به خصوصیتی ذاتی و عنایتی الهی و ربّانی شوند که مانع از امر آنها به معصیت و نهیشان از طاعت باشد؛ و این نیست مگر عبارت دیگری از معصوم بودن ایشان (سبحانی، ۱۳۸۱: ۲/ ۳۷۵).

این استدلال اختصاص به علمای شیعه ندارد و برای مثال، فخر رازی در تفسیر خود همین دلیل را بر عصمت صاحبان امر ذکر کرده است:

خداوند تعالی در این آیه به‌طور قطعی امر به طاعت از اولوا الأمر کرده است و هر کس که خداوند به‌طور قطعی و جزمی امر به طاعتش کند، لابد از این است که معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، امر خداوند به طاعت از او، امر به انجام آن خطا خواهد بود و خطا به‌خاطر خطا بودنش مورد نهی است؛ پس این منجر به اجتماع

امر و نهی در فعل واحد از جهت واحد خواهد شد و این محال است. پس ثابت شد که خداوند تعالی امر به طاعت اولوالأمر به طور قطع کرده است و ثابت شد که هر کس که خداوند به طور قطع امر به طاعتش کند، واجب است که معصوم از خطا باشد؛ پس قطعاً ثابت شد که همانا اولوالأمر که در این آیه ذکر شده‌اند، ناگزیر باید معصوم باشند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱/۱۱۳).

استدلال متکلمان اسلامی را به صورت قیاس استثنائی می‌توان چنین بیان کرد:

۱. اگر رسول و صاحبان امر معصوم نبودند، از نظر عقلی، خداوند نباید به طور مطلق، دستور به اطاعت از ایشان می‌داد.
۲. لکن خداوند به طور مطلق، دستور به اطاعت از ایشان داده است.
۳. پس رسول و صاحبان امر معصوم هستند.

۲. نقد استدلال متکلمان

همانطور که بیان شد، نقطه ثقل استدلال متکلمان در اخذ به اطلاق دستور الهی بر اطاعت از رسول و ایجاد تلازم به عصمت و اطلاق دستور به اطاعت از ایشان است. از نظر نگارنده، دقیقاً همین نقطه محل اشکال است. اجمال نقد این است که اولاً استفاده اطلاق از ظاهر مطلق دستور الهی به اطاعت از رسول و اولوالأمر درست نیست؛ ثانیاً به قرینه آیات و روایات تقیید کننده و همچنین قرینه عقلی باید از ظاهر مطلق این آیه دست کشید؛ ثالثاً ملازمه‌ای بین دستور مطلق دادن به اطاعت از کسی و عصمت او وجود ندارد.

۱.۲ نادرستی اخذ به اطلاق آیه

۱.۱.۲ تقریر محل نزاع

محل نزاع در این مسأله، استفاده اطلاق از ظاهر آیه «اطيعوا الرسول» است. منظور از استفاده اطلاق از ظاهر مطلق یک کلام این است که حکم وارد شده در آن را به تمام مصادیق موضوع (یا متعلق حکم) تسری داد؛ برای مثال، وقتی شارع می‌گوید: «أكرم العلماء» (علماء را تکریم کن)؛ چون کلمه «علماء» را مقید به قیدی مانند عادل یا زاهد نکرده است، می‌توان از ظاهر مطلق این جمله چنین نتیجه گرفت منظور وی از تکریم «علماء»، تکریم تمام افراد

آن، اعم از عالم عادل یا فاسق، بوده است. بنابراین، شنونده حق ندارد، از پیش خود، از اکرام علمای فاسق پرهیزد و از ظاهر مطلق این دستور دست بکشد.

در خصوص آیه «أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، محل نزاع این است که متکلمان اسلامی از ظاهر «أَطِيعُوا» استفاده اطلاق می‌کنند؛ به این معنا که امر به اطاعت از رسول خدا و صاحبان امر را با توجه به ظاهرش که مطلق ذکر شده است، شامل تمام دستورات و فرامین آنها می‌دانند؛ اعم از اینکه این دستورات مطابق حکم خدا باشد یا نباشد؛ دستور به طاعت باشد یا به معصیت. در نتیجه، چون این دستور مطلق است و معنای اطلاقش این است که اطاعت از رسول حتی در فرمان به معصیت و خلاف حکم خدا نیز واجب است؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که رسول خدا و صاحبان امر اساساً معصوم هستند و هیچگاه دستور خلاف حکم خدا نمی‌دهد؛ چرا که در غیر این صورت، مؤمنان دچار یک تناقض خواهند شد. از سویی، اطاعت از رسول و صاحبان امر به خاطر این آیه، به‌طور مطلق، واجب شمرده شده است و از سوی دیگر، اطاعت از هیچ کسی در حکم خلاف شرع و خلاف اراده خدا واجب نیست. از آنجا که خداوند حکیم حکم متناقض نمی‌کند، پس دستور مطلق خدا کاشف از عصمت رسول و صاحبان امر است.

نگارنده برخلاف این دسته از متکلمان اسلامی معتقد است که استفاده اطلاق از ظاهر مطلق این آیه نادرست است و مقصود آیه این نیست که اطاعت از رسول به‌طور مطلق، حتی در صورت امر به معصیت، واجب است؛ بلکه وجوب اطاعت از رسول و هر صاحب امری مقید به قید مطابقت دستورش با حکم الهی است. در نتیجه، استفاده عصمت رسول و صاحبان امر از اطلاق این آیه نیز نادرست است.

۲.۱.۲ مقدمات حکمت: شرایط اخذ به اطلاق

دلیل اینکه نگارنده مدعی است استفاده اطلاق از ظاهر آیه «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» صحیح نیست، عدم وجود شرایط ذکر شده در علم اصول برای استفاده اطلاق از ظاهر یک کلام مطلق است. در علم اصول فقه، اخذ به اطلاق یک کلام مشروط به وجود مقدماتی است که «مقدمات حکمت» خوانده می‌شود. مقدمات حکمت در اصطلاح علم اصول یعنی جمع شدن چند شرط که با وجود آنها می‌توان از ظاهر مطلق یک کلام، استفاده اطلاق کرد (زارعی شریف، ۱۳۹۰، ص ۴۷) و حکم ذکر شده در آن را بر تمام مصادیقش حمل کرد.

اصولیون در تعداد مقدمات حکمت کمی با یکدیگر اختلاف دارند؛ ولی مشهور اصولیون آن را سه دانسته‌اند: ۱) گوینده در مقام بیان تمام مراد خود باشد و قصد اجمال و اهمال‌گویی یا شوخی نداشته باشد یا فرض غفلت در کلام او قابل تصور نباشد. گاه گوینده در مقامی نیست که بخواهد تمام مقصود خود را به شنونده منتقل کند، بلکه تنها در صدد بیان اصل حکم و تشریح چیزی است؛ و قصد دارد جزئیات حکم را در فرصتی دیگر بیان کند. لذا در چنین شرایطی از ظاهر مطلق کلام او نمی‌توان استفاده اطلاق کرد و آن حکم را بر تمام مصادیقش جاری ساخت. در چنین شرایطی، در اصطلاح اصولی‌ها گفته می‌شود که گوینده در مقام بیان تمام مقصود خود نبوده، بلکه در قصد اجمال و اجمال‌گویی داشته است؛ برای مثال، خداوند در مقام بیان اصل حکم و جوب حج در قرآن می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل عمران / ۹۷). ظاهر آیه مطلق است و سخن از وجوب حج بر همه مردم دارد؛ مخصوصاً به قرینه «ال» استغراق که بر سر «ناس» آمده است. اما فقهای اسلامی با این استدلال که خداوند در این آیه در مقام بیان اصل تشریح حج بوده است، نه بیان تمام حکم آن، استفاده اطلاق از این آیه را صحیح نمی‌دانند و حج را بر همه انسانها، اعم از مستطیع و غیر مستطیع، واجب نمی‌سازند.

مقدمه دوم از مقدمات حکمت عدم وجود قرینه، اعم از قرینه متصله یا منفصله، بر مقید بودن مراد متکلم است. روشن است که در صورت وجود قرینه مُقَيِّد، دیگر نمی‌توان استفاده اطلاق از ظاهر یک کلام کرد. (نک. مظفر، ۱۳۸۶، ص ۱۳۶؛ زارعی شریف، ص ۴۷-۴۸).

مقدمه سوم امکان تقييد است. از آنجا که تقابل مطلق و مقید، تقابل عدم و ملکه است، استفاده اطلاق از ظاهر یک کلام در صورتی ممکن است که تقييد آن برای گوینده ممکن بوده باشد؛ اما اگر تقييد حکمی اساساً ممکن نبوده باشد، از مطلق بودن ظاهرش نمی‌توان استفاده اطلاق کرد (مظفر، ۱۳۸۶، صص ۵۲، ۱۳۶).

مقدمه چهارمی که محل اختلاف است، عدم وجود قدر متیقن در مقام مخاطب است. برخی چون آخوند خراسانی و پیروانش، محقق عراقی و محقق اصفهانی، این قید را شرط دانسته‌اند، ولی برخی نیز مانند محقق نائینی و پیروانش آن را قائل نیستند (علمی، ۱۳۹۱، ص ۳۹). گاهی مخاطب و متکلم در مورد مصداق معینی از یک موضوع با یکدیگر صحبت می‌کنند و متکلم به اعتبار اینکه مصداق موضوع برای مخاطبش روشن است، کلامش را به طور مطلق ذکر می‌کند و نیازی به ذکر قید نمی‌بیند. در نتیجه، در چنین شرایطی اخذ به اطلاق کلام او به خاطر وجود قدر متیقن نادرست است. مثالی که در این مورد زده می‌شود

این است که مولا با عبدش درباره فواید گوشت گوسفند سخن می‌گوید و پس از مدتی به شوق آمده و می‌گوید: «اشتر اللحم» (گوشت بخر). در این جا اگر چه کلمه «لحم» مطلق بیان شده است، ولی قدر متیقن در مقام محاوره، گوشت گوسفند است و آن عبد در صورت اخذ اطلاق کلام و خرید گوشت گاو که مصداق دیگری از «لحم» است، دچار خطا خواهد بود (نک. آخوند خراسانی، ۱۴۲۹، ص ۲۴۷؛ مظفر، ۱۳۸۶، ص ۱۳۷). در واقع، از نظر آخوند خراسانی وجود قدر متیقن در محاوره به منزله وجود قرینه لفظی تقیید کننده است (مظفر، ۱۳۸۶، ص ۱۳۷).

۳.۱.۲ فقدان شرط اول: آیه در مقام بیان اصل اطاعت

به عقیده نگارنده دو شرط اول از مقدمات حکمت در استفاده اطلاق از آیه «اطيعوا» وجود ندارد. شرط اول این بود که گوینده به هنگام اظهار کلام مطلق، در مقام بیان تمام مقصود خود باشد. معنای این شرط آن است که در صورتی می‌توان از ظاهر کلام گوینده استفاده اطلاق کرد و حکم را بر تمام مصادیق موضوعش سرایت داد که مطمئن باشیم اطلاق ظاهری کلامش مقصود کامل او بوده است و وی قصد اهمال یا اجمال نداشته است؛ به تعبیر دیگر، گوینده در مقام بیان همان حکمی بوده است که آن را مطلق گذاشته است و با وجود اینکه می‌توانست حکم را مقید به چیزی کند، ولی آگاهانه چنین نکرده است. بنابراین، از مقید نساختن کلامش به چیزی می‌توان نتیجه گرفت که اطلاق حکم مراد او بوده است؛ به عنوان مثال، وقتی شارع در مقام بیان حکم کفاره روزه صرفاً می‌گوید: «فَاعْتِقْ رَقَبَةً» (برده‌ای آزاد کن) و قیدی نمی‌آورد، در حالی که می‌توانست بگوید: «فَاعْتِقْ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً» (برده‌ای مؤمن آزاد کن)، از مطلق گذاشتن حکم در کلامش می‌توان استنباط کرد که مقصود او از آزاد کردن برده، اعم از برده مؤمن یا کافر، است. اما اگر اطلاق ظاهر کلام در ارتباط با حکمی که گوینده درصدد بیان آن بوده است، نباشد، نمی‌توان از آن استفاده اطلاق کرد؛ چرا که از ظاهر مطلق کلام نمی‌توان کشف کرد که گوینده آگاهانه و از روی علم، حکمش را مطلق گذاشته است. مثالی که در این رابطه زده می‌شود، آیه «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» (مائده/۴) و حکم شارع در حلیت حیوان شکار شده توسط سگ شکاری است. فقهاء و اصولیون معتقدند که از ظاهر مطلق کلام شارع در این آیه - که خوردن گوشت حیوان شکار شده توسط سگ را حلال شمرده است - نمی‌توان استفاده کرد که حتی خوردن محل گازگرفتگی دندان سگ در بدن شکار هم حلال است؛ و در نتیجه، حکم

نجاست دهان سگ در اینجا جاری نیست. دلیلش آن است که شارع اساساً در جمله فوق، در مقام بیان حکم طهارت یا نجاست محل گازگرفتگی سگ نبوده است، بلکه صرفاً در مقام بیان اصل حکم جواز استفاده از سگ در شکار و حلیت گوشت شکار آن بوده است؛ پس اخذ به اطلاق آیه در اینجا نادرست است (مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۶: ۱۳۶؛ محقق داماد، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۴).

اشکال نگارنده به استفاده متکلمان اسلامی از اطلاق آیه «اطیعوا» این است که شرط اول از مقدمات حکمت در اینجا وجود ندارد. این اشکال را به دو صورت می‌توان بیان کرد. صورت اول این است که بگوییم شارع در این آیه در صدد تشریح و بیان اصل حکم و جوب اطاعت از رسول و صاحبان امر بوده است، نه در صدد بیان تمام مقصود خویش از این حکم. به تعبیر دیگر، شارع در این کلام، قصد اهمال و اجمال داشته است؛ نه بیان تمام حکم در مورد شرایط و کیفیت اطاعت از رسول و صاحبان امر. دلیل نگارنده بر این ادعا، بیان حکم واحد برای سه موضوع مختلف و متفاوت در این آیه است. در اینجا اطاعت از فرامین سه کس بر مردم واجب شمرده شده است: خدا، رسول و صاحبان امر؛ در حالیکه این سه موضوع شرایط یکسانی ندارند. خداوند، خالق هستی، مالک انسان، ازلی و ابدی، خطاناپذیر، قادر مطلق، عالم مطلق و خیر محض است. رسول اکرم (ص) برگزیده خدا برای نبوت است که بر او وحی نازل می‌شود؛ آورنده شریعت است؛ آیات بسیاری در خصوص او در قرآن نازل شده و نفس او را بر نفوس دیگر انسانها مقدم و اولی شمرده شده است؛ با وجود همه اوصاف شایسته، ولی انسان است و ذاتاً خطاپذیر، با علم و قدرت محدود. در مرتبه سوم، صاحبان امر هستند که مراد از آنها در این آیه و آیات دیگر مشخص نشده است؛ «اولوا الامر منکم» عنوانی کلی است؛ معنای لفظی آن صاحبان امر و حاکمان از خود مردم است؛ مراد از آن ممکن است امامان شیعه، خلفای اسلامی یا آنگونه که فخر رازی گفته، علمای اسلام باشد (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۲/۴۰۰)؛ در قرآن آیه دیگری مشخصاً در مورد آنها نیامده است؛ آورنده شریعت نیستند؛ وحی بر آنها نازل نمی‌شود؛ انسانهایی خطاپذیر که در قرآن نفس آنها بر مردم اولی دانسته نشده است. در نتیجه، با توجه به تفاوت این سه موضوع از جهت ماهیت، شئون و حقوق، حکم اطاعت از ایشان هم نمی‌تواند یکسان، به یک میزان و گستره باشد. بر این اساس، مشخص است که شارع در این آیه در صدد بیان تمام مقصود از حکم به اطاعت از رسول و صاحبان امر نبوده و شرایط، میزان و کیفیت اطاعت از آنها را به زمانی دیگر موکول کرده است. او در اینجا قصد اهمال

و اجمال‌گویی داشته است. روشن است که خداوند وقتی پیامبری را برای هدایت مردم می‌فرستد، اولین حکمی که باید صادر کند، دستور به اطاعت مردم از اوست؛ وگرنه غرضش از رسالت انبیاء محقق نخواهد شد، ولی با توجه به گستردگی شئون نبی ذکر تمام احکام اطاعت از او در یک جمله ممکن نیست و با به مرور در موقعیت‌های مختلف مانند جنگ و صلح، قضاوت، تقسیم اموال، مناسبات فردی و اجتماعی بیان گردد. شاید تکرار «اطیعوا» در آیه و تفکیک «اطیعوا الله» از «اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم»، همانطور که برخی مفسران اشاره کرده‌اند (همان، ج ۱۰، ص ۱۱۷)، برای نشان دادن تفاوت نوع و میزان اطاعت از خدا از اطاعت رسول و اولوالامر است.

کلام خدا در این آیه مشابه آن است که به مالک یک شرکت به هنگام نصب مدیر عامل به کارمندانش بگوید: «شما باید از مدیرعامل شرکت، آقای فلانی، اطاعت کنید». اطلاق این کلام به این معنا نیست که اگر مدیرعامل برخلاف اساسنامه شرکت یا قوانین کشوری دستور و حکمی صادر کرد؛ یا درصدد سوء استفاده از مقامش بود؛ اطاعت از او باز هم واجب است.

گاه متکلمان اسلامی قرار گرفتن دستور به اطاعت از رسول و اولوالامر را در کنار دستور به اطاعت از خداوند، دلیل بر این گرفته‌اند که چون اطاعت از خداوند مطلق است، پس اطاعت از رسول و صاحبان امر نیز هم‌تراز با آن و مطلق خواهد بود (علامه حلی، ۱۴۰۸: ۲۷۹). نگارنده ضمن اینکه چنین استدلالی را نامعتبر می‌داند و صرف ذکر شدن رسول و صاحبان امر پس از نام خدا را دلیل بر چنین معنایی نمی‌داند، معتقد است که بر عکس، تشریح حکم واحد برای سه موضوع که از نظر ماهوی و حقوق طبیعی، شرعی و اجتماعی تفاوت زیادی با یکدیگر دارند، تنها نشان‌گر آن است که شارع در مقام تشریح اصل حکم و جوب اطاعت از آنهاست، نه بیان تمام حکم و تمام مقصود خود از آن.

صورت دوم بیان اشکال فوق چنین است که بگوییم خداوند در این آیه در مقام بیان عصمت یا عدم عصمت رسول و صاحبان امر نبوده است؛ بلکه شارع تنها در مقام بیان اصل و جوب اطاعت مردم از خدا، رسول و صاحبان امر است و می‌خواسته بگوید که اطاعت از رسول و صاحبان امر همچون اطاعت از خدا بر مؤمنان واجب است. همانند اشکال ذکر شده در مورد استفاده اطلاق از آیه «فَكُلُّوا مِمَّا أَمْسَكْنَ»، در اینجا نیز می‌توان گفت که آیه از بیان عصمت یا امکان ارتکاب گناه و خطا توسط رسول و صاحبان امر غفلت دارد و اساساً در مقام بیان این امور نیست. توجه به سیاق آیه و اینکه در صدد بیان لزوم تبعیت مردم از

حاکم و رسول در مقام قضاء است، قرینه‌ای بر این ادعاست. در آیه ۵۸ سوره نساء، خداوند دو دستور به مؤمنان می‌دهد: یکی ردّ امانات و دیگری حکم مطابق عدالت به هنگام قضاوت؛ سپس می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء/ ۵۹-۶۰).

همانطور که مشاهده می‌شود این آیات همگی درباره قضاوت بین مردم و حل و فصل نزاع بین آنهاست. گاه حاکم اسلامی حکمی مطابق شرع و عدل میان دو طرف صادر می‌کند؛ ولی یکی از طرفین یا هر دو آنها حکم را نپذیرفته و برای داوری بینشان به طاغوت پناه می‌برند. خداوند در چنین فضایی برای حل اختلاف در جامعه اسلامی می‌فرماید از رسول و حاکمان اسلامی که بر مبنای عدل و شریعت اسلامی حکم می‌کنند، اطاعت کنید و نزاع خود را نزد پیامبر ببرید نه پیش طاغوت. لذا سیاق و زمینه آیه مربوط به اطاعت از قاضی و حاکم اسلامی است که بر مبنای عدل و شرع اسلام حکم می‌کند. آیه به هیچ وجه درباره گستره اطاعت از نبی و صاحب امر در تمام زمینه‌ها و عمومیت آن صحبت نمی‌کند تا از آن استنباط اطلاق و عمومیت در تمام زمینه‌ها و شئون کرد.

همچنین، عطف «اولوا الامر منكم» به «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» در این آیه را می‌تواند حاکی از این دانست که سیاق کلام مربوط به مقام حکم و تبعیت از صاحبان حکم است. اگر شارح در این آیه در مقام بیان حکم اطاعت از رسول و جانشینان او به‌طور مطلق بود؛ و تمام مقصودش این بود که بگوید همیشه و همه جا و در همه فرامین از ایشان اطاعت کنید؛ و همچنین عصمت ایشان مد نظر او بود؛ شایسته بود از عناوین دیگری استفاده می‌شد که متناسب با این دو مقام بود. تناسب عناوین بکار رفته با حکم بیان شده، امری است که همواره در آیات قرآن رعایت شده است؛ برای مثال، در آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» (نحل/ ۴۳-۴۴)، به خاطر نزول وحی و کتاب (ذکر) به انبیاء، ایشان با وصف «اهل الذکر» معرفی شده‌اند یا در آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» (آل عمران/ ۷)، به خاطر بحث درباره معنای آیات متشابه، از انبیاء به راسخان در علم تعبیر شده است.

بنابراین، توجه به سیاق آیه «اطیعوا» می‌تواند ما را به این رهنمون کند که خداوند در اینجا درصدد بیان تمام مقصود خویش از اطاعت از رسول و صاحبان امر نیست؛ بلکه این حکمی اجمالی است.

۴.۱.۲ فقدان شرط دوم: وجود قرینه مُقید

۱.۴.۱.۲ قرینه عقلی مُقید

شرط دوم از مقدمات حکمت، نبودن قرینه‌ای بر تقیید بود؛ یعنی اگر قرینه‌ای، متصل یا منفصل، مقالی یا مقامی، عقلی یا نقلی، بر تقیید یک کلام مطلق وجود داشته باشد، دیگر اخذ به اطلاق آن جایز نیست (مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۶: ۱۳۶؛ محقق داماد، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۴). به عقیده نگارنده در مورد آیه «اطیعوا» هم قرینه عقلی و هم قرینه نقلی بر مطلق نبودن اطاعت از رسول و صاحبان امر وجود دارد. قرینه عقلی بر عدم مطلق بودن وجوب اطاعت از رسول و نبی، قطعی بودن برخی از احکام عقلی، مخصوصاً احکام اخلاقی، است. از نظر عقلی، عدالت‌ورزی واجب و کشتن انسان بی‌گناه ممنوع است؛ نیکوکاری، وفاداری، عفت، شجاعت نیز اموری حَسَن هستند. در مقابل، ظلم، خیانت، دروغ، فریب، ... اموری قبیح‌اند. بر هر انسانی رعایت این اصول اخلاقی واجب است. دستورهای ظالمانه، مانند کشتن انسان بی‌گناه، از سوی هرکسی که باشد، دستوری نادرست است و تبعیت از آن، حتی اگر خدا دستور داده باشد، واجب نیست. اصل حسن و قبح عقلی که متکلمان شیعی و معتزلی معتقد به آن هستند، معنایی جز این ندارد که رعایت اصول اخلاقی حتی بر خداوند واجب است، چه برسد به نبی یا امام. بنابراین، به قرینه عقلی، اطاعت از رسول و صاحبان امر در جایی که خلاف دستورات مسلم اخلاقی باشد، دستور دهد، واجب نیست. نتیجه اینکه بر اساس اندیشه حسن و قبح اصل عقلی، وجوب اطاعت از خدا، رسول و صاحبان امر، مطلق نیست و مشروط به مطابقت با اصول قطعی اخلاقی است.

علاوه بر اینکه، می‌توان عدم ضرورت اطاعت از رسول و صاحبان امر را در جایی که حکمی یا سخنی برخلاف بدهت عقل و مسلمات تجربی بدهند، به مورد فوق افزود؛ مثل اینکه رسولی بگوید مجموع زوایای داخلی مثلث ۱۹۰ است یا $2+2=5$ یا زمین مسطح است یا آهن بر اثر حرارت منبسط نمی‌شود. همچنین، عدم ضرورت اطاعت از رسول را در صورتی که دستورات او خلاف قرآن و آیات نازل شده پیشین باشد، می‌توان به فهرست بالا افزود. بنابراین، با توجه به این قرائن عقلی می‌توان گفت که اطاعت از رسول در جایی که

دستور او بر خلاف نص قرآن، اصول اخلاقی، بدهات عقلی یا تجربی باشد، ضرورت ندارد و استفاده اطلاق از ظاهر «اطیعوا» صحیح نیست.

۲.۴.۱.۲ وجود قرائن نقلی مُقید

علاوه بر قرینه عقلی، قرائن نقلی متعددی نیز وجود دارند که استفاده اطلاق از ظاهر آیه را منع می‌کنند. با قرار دادن این قرائن تقیید کننده در کنار آیه «اطیعوا» چاره‌ای جز دست کشیدن از ظاهر مطلق آن نیست. یکی از این قرائن آیه «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران/۷۹) است. در این آیه خداوند نبی و رسولی را که به او کتاب و نبوت عطا کرده است، از اینکه مردم را به خود دعوت کند، برحذر می‌دارد؛ این یعنی اولاً امکان عصیان در انبیاء وجود دارد و ثانیاً در صورت مشاهده چنین دعوتی از ایشان، اطاعت از او بر مردم واجب نیست. بنابراین، باید نتیجه گرفت که معنای آیه «اطیعوا الرسول» این نیست که هر حکمی که رسول و صاحبان امر دهند، اطاعتش بر مردم به‌طور مطلق واجب است. به قرینه این آیه باید از اطلاق آن دست کشید.

همچنین در آیه دیگری خداوند می‌فرماید:

«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغُلَّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَوَفَّى كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (آل عمران/۱۶۱).

در این آیه خیانت در اموال و غنائم قبیح شمرده و گفته شده است که این کار شایسته مقام نبوت نیست. گرچه اغلب مفسران این آیه را به این معنا تفسیر کرده‌اند که هیچ نبی و پیامبری چنین کاری نمی‌کند، ولی این تفسیر نیز خلاف ظاهر نیست که بگوییم هیچ پیامبری حق انجام چنین کاری را ندارد و اگر خیانتی در اموال از پیامبری و یا هر انسانی مشاهده شد، یا دستور به خیانت دهد، تبعیت از او واجب نیست. بنابراین، این آیه نیز می‌تواند قرینه بر تقیید آیه اطیعوا باشد.

در آیات مشابه دیگری خداوند نبی را از کشتن اسیران و استغفار برای مشرکان برحذر می‌دارد و فرموده است: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (انفال/۶۷)؛ «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (توبه/۱۳۳)؛

آیه دیگر که می‌تواند قرینه باشد، این است:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره/۲۱۳).

در این آیه وظیفه پیامبر رفع اختلاف مردم و حکم کردن بین آنها مطابق کتاب بیان شده است. همچنین، آیه دیگر این قید را اضافه نیز کرده است که حکم انبیا باید بر اساس قسط و عدل باشد:

«أَنَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا...وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده/۴۴).

به کمک این دو آیه می توان دو قرینه برای آیه «اطيعوا» استنباط کرد که اطاعت از دستورات انبیا و احکام ایشان به هنگام قضاء یا امور دیگر، در صورتی واجب است که مطابق کتاب و «ما أنزل الله» و همچنین مطابق قسط و عدل باشد.

همچنین آیاتی که اوامر و نواهی خاصی را بر پیامبر اسلام معین می کنند، می توانند شاهد بر این باشد که اگر پیامبر دستوری بر خلاف این اوامر و نواهی الهی دهد، اطاعت از او واجب نیست. آیاتی مانند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» و «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنْ اللَّهُ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (احزاب/۱-۲).

غیر از آیاتی که به عنوان قرینه بر عدم اطلاق و جوب اطاعت از رسول ذکر شد، روایاتی نیز وجود دارند که اطاعت از رسول و هر انسان دیگر را وقتی که خلاف حکم الهی دستور دهد، لازم نمی شمارند. شاید مهم ترین این روایات، حدیثی است که به طور متواتر از پیامبر و ائمه (ع) نقل شده است و مضمون آن این است که «برای هیچ مخلوقی اطاعت در معصیت خداوند جایز نیست»؛ «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۱/۱۵۷؛ ۱۵۴/۱۶؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۴/۳۸۱). این روایت از حضرت علی (ع) نیز نقل شده است: «عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ قَالَ: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۱۲/۲۰۹). همچنین در عیون اخبار الرضا، امام رضا (ع) از حضرت علی (ع) نقل می کنند که: «قَالَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ مَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۶/۱۵۴) و از امام صادق (ع) نیز نقل شده است که «قَالَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ فَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ فَلَا تُطِيعُهُمَا وَلَا غَيْرَهُمَا فِي الْمَعْصِيَةِ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۷۱/۷۱).

برخی از متکلمان اسلامی، بر همین اساس، در رد استدلال به آیه «اطيعوا» بر عصمت امام گفته اند که به دلیل آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء/۵۹) اطاعت از امام در اموری واجب است که مخالف شرع نباشد و برای اطمینان از عدم کذب

امام در بیان احکام، علم، عدالت و اسلام او کفایت و نیازی به فرض عصمت نیست. اگر اطاعت از امام صرفاً و به خاطر قولش بود، در آن صورت واجب بود که او معصوم باشد، ولی وجوب اطاعت از امام به خاطر این است که او بیان‌گر حکم خدا و رسول است. بنابراین عصمت او لازم نیست و عدالت و علم امام کفایت؛ مانند قاضی و والی که بر اساس علم به احکام و تقوا بر مردم حکم می‌کند (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۵۰/).

برخی از متکلمان اسلامی، بر همین اساس، در رد استدلال به آیه «اطیعوا» بر عصمت امام گفته‌اند که به دلیل آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء/۵۹) اطاعت از امام در اموری واجب است که مخالف شرع نباشد و برای اطمینان از عدم کذب امام در بیان احکام، علم، عدالت و اسلام او کفایت و نیازی به فرض عصمت نیست. اگر اطاعت از امام صرفاً و به خاطر قولش بود، در آن صورت واجب بود که او معصوم باشد، ولی وجوب اطاعت از امام به خاطر این است که او بیان‌گر حکم خدا و رسول است. بنابراین عصمت او لازم نیست و عدالت و علم امام کفایت؛ مانند قاضی و والی که بر اساس علم به احکام و تقوا بر مردم حکم می‌کند (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۵۰/).

به نظر نگارنده این نکته روشن و بدیهی است که اطاعت از رسول، به خاطر رسول بودن و دعوت او به خداوند است؛ نه به خاطر شخص انسانی خودش. بنابراین، هر زمان که رسول مردم را به غیر خدا دعوت کند یا فرمانی برخلاف فرمان الهی دهد، اطاعت از او واجب نخواهد بود. عطف «رسول» به «الله» در این آیه و در آیات مشابه دیگر مانند: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (آل عمران / ۳۲) به این معناست که راه اطاعت از خداوند و علم به فرامین الهی برای مردم جهت اطاعت نمودن، گوش فرادادن به فرامین نبی خدا و اطاعت از اوست. حال اگر رسولی برخلاف وظیفه و شأن نبوی خود مردم را به غیر الله فراخواند و دستوری برخلاف دستور الهی دهد، روشن است که اطاعت از او بر مردم واجب نخواهد بود. در نتیجه، در اینجا یک قدر متیقن وجود دارد که آیه را از ظاهر مطلقش منصرف می‌سازد و آن عدم ضرورت اطاعت از نبی در دستورات و فرامین خلاف شرع و خلاف دستور الهی اوست. شاید بتوان این را به معنای عدم رعایت شرط چهارم از مقدمات حکمت که آخوند خراسانی و پیروانش معتقد بودند، تفسیر کرد.

۲.۲ نقد ملازمه

همانطور که در تقریر برهان متکلمان اسلامی بیان شد، ایشان معتقدند که اطلاق دستور به اطاعت از رسول ملازم با عصمت اوست. به نظر نگارنده ملازمه‌ای بین این دو نیست؛ چرا که گاه ممکن است شارع، به‌طور مطلق، دستور به تبعیت از شخصی دهد، ولی نه به این دلیل که او معصوم است و هرگز خطا نمی‌کند، بلکه به این سبب که او در مقایسه با دیگران، از همه عالم‌تر، پرهیزکارتر و کم‌خطاتر است؛ گرچه ممکن است از او خطا و اشتباهی در برخی شرایط سر بزنند، ولی چون میزان خطا و اشتباه او به مراتب از دیگران کمتر است، اطاعت از او حتی در مواردی که دستور نادرستی دهد، در مجموع به نفع جامعه خواهد بود. به تعبیر دیگر، خیر اطاعت از چنین انسانی بیشتر از شر آن (یعنی وجود خطاهای احتمالی) است. بنابراین، این آیه دلالت بر عصمت رسول و صاحبان امر نمی‌کند و دلیل امر مطلق خدا به اطاعت از آنها را می‌توان چنین توجیه کرد که اطاعت و تبعیت مطلق از رسول و صاحبان امر به مراتب خیر بیشتری نسبت به عدم تعیین اطاعت مردم از ایشان دارد.

۳.۲ اشکال علامه و پاسخ آن

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در ردّ این سخن که اطاعت از رسول و صاحبان امر مطلق نیست، بلکه اطاعت از ایشان در خصوص فرامین مطابق شرع است، استدلالی ذکر کرده‌اند که به نظر نگارنده درست نیست. ایشان ابتدا می‌گویند ممکن است برخی به دلالت آیه بر عصمت صاحبان امر چنین ایراد بگیرند که آیه در صدد بیان حکمی در باب حکومت و اجتماع است و آن لزوم اطاعت مردم از حاکم اسلامی است؛ حکمی که در بین همه ملل و جوامع وجود دارد. مردم کسی را به عنوان حاکم انتخاب می‌کنند و او را به مقام واجب‌الطاعه می‌رسانند، در حالیکه می‌دانند او جایز الخطاست؛ لکن مصلحت اطاعت از حاکم جایز‌الخطا بیشتر از عدم وجود حاکم در جامعه است. با وجود اینکه مردم اطاعت از حاکم را بر خود واجب می‌شمارند، ولی هر جا که بدانند حاکم برخلاف قانون اساسی کشور حکم داده است، از او اطاعت نمی‌کنند و اگر شک داشته باشند که او طبق قانون حکم داده است یا نه، باز از او اطاعت می‌کنند؛ چون مصلحت اطاعت از حاکم با وجود خطای او در برخی موارد بیشتر از عدم اطاعت از اوست. نتیجه اینکه، آیه دلالت بر وجوب مطلق اطاعت از حاکم اسلامی و صاحبان امر نمی‌کند تا از آن عصمت ایشان استنباط شود.

اگر او برخلاف کتاب و سنت الهی دستوری دهد، مردم نباید اطاعتش کنند؛ به خاطر قاعده کلی که حضرت رسول داده است: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (در معصیت خدا از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد) و بر اساس همین روایت باید اطلاق آیه را قید زد (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴/ ۶۲۰).

طباطبائی در پاسخ به این اشکال، ضمن پذیرش اینکه این استدلال در اطاعت از حاکم اسلامی صحیح است و همانطور که تاریخ نشان داده است، اطلاق دستور پیامبر به اطاعت از برخی افراد چون: فرماندهان و جانشینان خود در شهرها و بلادها به معنای عصمت آنها نیست و همچنین برخی آیات چون «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» نشان از عدم لزوم اطاعت از کسی که دستور به فحشاء بدهد، دارد، ولی این استدلال در مورد این آیه صحیح نیست.

زیرا صحیح بودن مساله‌ای از مسائل به خودی خود یک مطلب است، و مدلول ظاهر آیه قرآن بودنش مطلبی دیگر است. آنچه آیه مورد بحث بر آن دلالت می‌کند و خوب اطاعت این اولی الامر بر مردم است، و در خود آیه و در هیچ آیه دیگر قرآنی چیزی که این وجوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند، وجود ندارد، تا برگشت معنای آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» به این آیه شود که: «و اطيعوا اولی الامر منکم فیما لم یامروا بمعصیة»، (و از اولی الامر اطاعت کنید ما دام که امر به معصیت نکرده‌اند) و یا به این آیه شود که «و اطيعوا اولی الامر منکم ما لم تعلموا بخطائهم» (و اولی الامر خود را نیز اطاعت کنید، ما دام که علم به خطای آنها نداشته باشید)، و اما اگر شما را به معصیت امر کردند، و یا یقین کردید که در حکم خود خطا کرده‌اند دیگر اطاعتشان بر شما واجب نیست، بلکه بر شما واجب است که آنان را به سوی کتاب و سنت برگردانید، و کجی آنها را راست کنید، مسلماً معنای آیه شریفه: «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» این نیست (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴/ ۶۲۲).

وی در ادامه چنین استدلال می‌کند که از اینکه خداوند می‌توانسته از اول این آیه را مقید بیان کند، ولی نکرده است، نتیجه می‌گیریم اطلاق آیه مقصود او بوده است. این در حالی است که خداوند در موارد کمتر مهم لزوم اطاعت از والدین را مقید ذکر کرده است: «وَصَيِّبْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (عنکبوت/۸).

اشکال کلام علامه این است که اگر آن را بپذیریم در آن صورت، باید هیچ کلام مطلقاً را مقید به قرینه مفصل نکنیم و بگوییم که اگر مقصود شارع از این کلام، معنای مقید بود،

از اول آن را مقید بیان می‌کرد. این سخن ایشان برخلاف تمام چیزهایی است که در علم اصول در باب مطلق و مقید گفته شده است. اینکه گوینده در موردی سخن خود را مطلق بیان می‌کند، می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد؛ مانند اینکه در مقام بیان اصل حکم است، نه جزئیات آن؛ چراکه همواره امکان بیان یک حکم با تمام قیود و شروط وجود ندارد؛ یا به‌خاطر این بوده است که قیود کلامش را قبلاً بیان کرده است و نیازی به تکرارشان نمی‌بیند؛ یا به‌خاطر این است که قیود کلام به واسطه عقل برای هر عاقلی روشن است و نیازی به تصریح آن در لفظ ندارد؛ به عنوان مثال در آیه اطاعت از والدین قید دیگر وجود دارد که مطمئناً مقصود شارع بوده است، ولی آنها را به‌خاطر وضوح ذکر نکرده است و تنها یک قید را که مقصودش بوده، به‌خاطر اهمیتش یا به‌خاطر شرایط زمانی، بیان کرده است. در صدر اسلام این مسأله برای جامعه تازه مسلمان پیش آمده بوده است که گاه فرزندان یک خانواده به پیغمبر ایمان می‌آوردند، ولی والدین آنها مخالفت می‌کردند و فرزندان خود را دستور به انکار اسلام می‌دادند. بنابراین دستور و وجوب به اطاعت از والدین در این آیه مقید به قید عدم دعوت آنها به شرک شده است؛ شاید حتی بتوان گفت که اساساً مقصود اصلی خداوند از بیان این آیه، قید آن بوده است نه اصل حکم به اطاعت از والدین. دلیل این ادعا آن است که اطاعت از والدین امری عقلی و عرفی است و در تمام جوامع حتی جامعه عرب آن زمان رعایت می‌شد. در این آیه، خداوند خواسته است ضمن تأیید این دستور عرفی، قیدی که مورد ابتلای مؤمنان آن زمان بوده را بیان کند. شاهد دیگر این است که قیود زیادی در مورد اطاعت از والدین وجود دارد که در آیه نیامده است؛ چون مقصود گوینده سخن نبوده‌اند؛ مانند اینکه اطاعت از والدین در صورت دستور به کشتن انسان دیگر، دزدی، خیانت، شرب خمر و دیگر دستورات غیراخلاقی و غیر شرعی واجب نیست.

۴.۲ عدم اثبات عصمت مطلق

اشکال دیگری که به استفاده از این آیه برای اثبات عصمت مطلق انبیاء وارد است، این است که دلیل اخص از مدعاست. همانطور که می‌دانیم شیعه معتقد به عصمت مطلق انبیاء از هرگونه گناه، صغیره و کبیره، پیش از بعثت و پس از آن، و از هرگونه خطا و نسیان در امور دینی و حتی امور عادی زندگی است. به نظر می‌رسد این آیه به تنهایی اثبات‌گر عصمت مطلق انبیاء نیست؛ چرا که آیه عصمت انبیاء در صدور احکام و دستوراتی را که عالمانه و

عامدانه برای مردم صادر می‌کنند، اثبات می‌کند؛ ولی عصمت ایشان از خطا، نسیان و گناه در شرایطی که در مقام بیان حکم و صدور دستور و فرمانی نیستند یا امکان استنباط جواز یا ممنوعیت حکمی توسط مردم از مشاهده فعل و تقریر ایشان وجود ندارد، را ثابت نمی‌کند؛ برای مثال اگر ۱) پیامبری در خلوت خود مرتکب گناه شود، به طوری که کسی او را نبیند؛ یا ۲) در جلوت و میان مردم مرتکب خطائی در حکم شود و قبل از اینکه کسی از او اطاعت کند، خطایش را اصلاح نماید؛ یا ۳) مرتکب نسیانی در بیان احکام الهی شود و سپس متفطن شده و آن را بیان کند و یا حتی متفطن نشده و تا ابد فراموش نماید؛ یا ۴) عامدانه و آگاهانه مرتکب گناهی شود، ولی مردم را از تبعیت خویش بازدارد؛ چون در این موارد، مسئله اطاعت مردم از دستورات پیامبر مطرح نیست، محذور ذکر شده توسط متکلمان اسلامی (یعنی از سویی خدا دستور مطلق به اطاعت از نبی داده و از سوی دیگر اطاعت از نبی منجر به گناه و گمراهی مردم خواهد شد) پیش نخواهد آمد. همچنین اجتماع نقیضین ادعا شده (که مردم از یک طرف، به خاطر آیه اطیعوا باید از نبی اطاعت کنند و از سوی دیگر، به خاطر ارتکاب گناه باید او را نهی کنند) لازم نخواهد آمد؛ چون نبی در اینجا دستوری برای اطاعت از خویش در خطا و گناهش صادر نکرده است.

۵. نتیجه‌گیری

موضوع مقاله بررسی دلالت آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء/ ۵۹) بر عصمت انبیاء و صاحبان امر بود. استدلال متکلمان اسلامی به این صورت بود که از اطلاق دستور به اطاعت از رسول و اولوالامر چنین استنباط کرده بودند که این افراد باید معصوم باشند که خداوند به طور مطلق دستور به اطاعت از ایشان داده است؛ چرا که دستور به اطاعت مطلق از غیر معصوم درست نیست و منجر به اطاعت از او در خطاها و معاصی‌اش خواهد شد. نگارنده در نقد این استدلال با استفاده از مقدمات حکمت در علم اصول که شرایط استفاده اطلاق از ظاهر مطلق یک کلام را بیان می‌کنند، چنین استدلال کرد که دو شرط از مقدمات حکمت (در مقام بیان حکم بودن شارع و عدم وجود قرینه متصل و منفصل) در مورد این آیه وجود ندارد؛ بنابراین استفاده اطلاق از آن صحیح نیست. در توضیح شرط اول گفته شد که خداوند در این آیه درصدد بیان اصل حکم اطاعت از رسول و صاحبان امر بوده است؛ اما میزان اطاعت و شرایط آن را موقوف به مقام دیگری کرده است. علاوه بر اینکه، چون خداوند در این آیه در مقام بیان حکم عصمت یا عدم عصمت

رسول و اولوالامر نیست، از اطلاق دستور به اطاعت از ایشان نمی‌توان مفهوم عصمت را استنباط کرد. در خصوص شرط دوم گفته شد که قرائن عقلی و نقلی متعددی وجود دارند که می‌توان آنها را مقید آیه دانست. اصل حسن و قبح عقلی، قرینه روشنی است بر اینکه اطاعت از رسول و صاحبان در دستورات خلاف اخلاق و مسلمات تجربی واجب نیست. همچنین، آیات و روایات متعددی وجود دارند که در آنها شرایط افتاء، حکم و دستور انبیاء و صاحبان امر بیان شده است که معنایشان عدم لزوم اطاعت از دستور آنها در صورت نقض آن شرایط است. در نهایت، گفته شد که برخلاف تصور متکلمان اسلامی، اساساً ملازمه‌ای بین دستور مطلق الهی به اطاعت از رسول و صاحبان امر و معصوم بودن آنها ندارد. ممکن است خداوند بنا به مصالحی دستور مطلق به تبعیت از رسول و صاحب امر غیر معصوم دهد. در نتیجه، به عقیده نگارنده این آیه دلالت بر عصمت حضرت رسول(ص)، انبیاء و صاحبان امر نمی‌کند. البته نقد یک دلیل به معنای نقد اصل مدعا (عصمت) نیست و صرفاً استدلال ذکر شده از سوی متکلمان اسلامی مورد نقد قرار گرفته است.

کتابنامه

- ابن عطیه، مقاتل؛ جمیل حمود، محمد، *أبھی المراد فی شرح مؤتمر علماء بغداد*، بیروت: مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
- استرآبادی، محمد جعفر، *البراهین القاطعه فی شرح تجرید العقائد الساطعه*، تحقیق مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم: مکتب الأعلام الإسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.
- آمدی، سیف الدین، *أبکار الأفكار فی أصول الدین*، (کلام اشاعره)، تحقیق احمد محمد مهدی، قاهره: دار الکتب، ۱۴۲۳ق.
- تفتازانی، سعد الدین، *شرح المقاصد*، تحقیق عبد الرحمن عمیره، افسست قم: الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- حر عاملی، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل‌البتیت. ۱۴۰۹ق.
- خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، بیروت: مؤسسه آل‌البتیت لأحیاء التراث، ۱۴۲۹ق (۲۰۰۸).
- رازی، فخرالدین، *تفسیر مفاتیح الغیب*، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- زارعی شریف، وحید، «بررسی روش استنباط اطلاق از طریق اجرای مقدمات حکمت». *فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی*، سال هفتم، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۹۰، صص ۴۳-۶۵.

بررسی دلالت آیه «اطيعوا» بر عصمت ۲۱

سبحانی جعفر، *الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف*، قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع)، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.

سبحانی، جعفر، *رسائل و مقالات*، قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع)، چاپ دوم، ۱۴۲۵ ق.
شبر، عبدالله، *حق یقین فی معرفه أصول الدین*، قم: أنوار الهدی چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳.

طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.

علامه حلی، *الباب الحادی عشر مع شرحه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب*، شرح فاضل مقداد و ابوالفتح بن مخدوم حسینی، مقدمه و تحقیق از دکتر مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۵ش.

علامه حلی، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸.

علامه حلی، *الألفین*، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.

علمی، محمدرضا، «واکاوی نظریه محقق خراسانی در افزودن مقدمه چهارم به مقدمات حکمت». *فصلنامه مطالعات اسلامی: فقه و اصول*، سال چهل و چهارم، شماره پیاپی ۸۸/۱، بهار ۱۳۹۱، صص ۳۹-۵۲.

قزوینی، سید امیر محمد، *الآلوسی و التشیع*، قم: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام قم، ۱۴۰۸ق.

محقق داماد، سید مصطفی، *مباحثی از اصول فقه*، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۲ش.

مظفر، محمد حسن، *دلایل الصدیق*، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، تحقیق صادق حسن زاده مراغی، قم: منشورات عزیززی، چاپ دوم، ۱۳۸۶.

مکارم شیرازی، *دروس فی العقائد الإسلامیة*، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ سوم، ۱۳۸۵ش.

موسوی شفتی، سید اسد الله، *الإمامة*، تحقیق سید مهدی رجائی، اصفهان: مکتبه حجة الإسلام الشفتی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.